

Research Paper

Literary Philosophical Reading of "The Seizure of Bukhara" Historical Event and Explaining the Factors in Shaping its Different Historical Narratives

Habibollah Abbasi ^{*1}, Shirin Roshani ²

¹ Professor of the Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Khwarazmi University

² Doctoral student in the field of Persian language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Khwarazmi University



10.22080/lpr.2023.25574.1006

Received:

June 3, 2023

Accepted:

August 16, 2023

Available online:

October 18, 2023

Keywords:

Historical Event,
Historical Narrative,
Philosophical Reading,
Mongol History, Bukhara
Seizure.

Abstract

Although the historiography of the Mongol era is to some extent a continuation of the historiography tradition before it, this fruitful branch of Iranian history was different from the historiography tradition before it in terms of method and vision; because not only did the historians keep a recording of the events, but also mainly analyzed the events and presented different historical narratives of them once happened in a certain time and place, which is a kind of description of the past from the point of view of their calculative preoccupations. This study, with a descriptive-analytical method and relying on three narrative elements of narration, language, and emotion, examines different historical narratives of the event of "The Seizure of Bukhara" in five historical texts of the Mongol era, namely "Juvayni's History of The World Conqueror" (Tarikh Jahangashai Juvayni), "Minhaj-i-Siraj's Tabaqat-i Nasiri", "Rashid al-Din Fazlullah's Compendium of Chronicles", "Tarikh Wassaf", and "Tarikh Banakati", and explains the historical, narratives, and literary value of each of these narratives. The findings of this research show that each of these five historians had a special style for narrating the event of "The Seizure of Bukhara". Jozjani's and Banakati's narratives are very short and compact. Shirazi's and Hamedani's narrations, which are influenced by Juvayni's, are considered average, but Jovini's narration is relatively long. Short narratives are somewhat closer to the aforementioned historical event; because the historian has made less use of expressive and narrative techniques and emotional elements in his narration and has made the narration far from the mere report of the event.

*Corresponding Author: Habibollah Abbasi

Address: Professor of the Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Khwarazmi University

Email: Habibabbasi45@yahoo.com

علمی

خوانش فلسفی ادبی رخدادهای تاریخی «استخلاص بخارا» و تبیین عوامل شکل‌دهنده روایت‌های مختلف تاریخی آن

دکتر حبیب‌الله عباسی^{۱*}، شیرین روشنی^۲

^۱ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی
^۲ دانشجوی دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی

doi 10.22080/lpr.2023.25574.1006

چکیده

تاریخ‌نویسی عهد مغول اگرچه تا حدودی ادامه‌ی سنت تاریخ‌نگاری پیش از خود است، ولی این شاخه‌ی پرثمر تاریخ ایران از لحاظ روش و بینش با سنت تاریخ‌نویسی پیش از خود متفاوت شمرده می‌شود؛ زیرا در این دوره مورخان تنها به ثبت وقایع و رویدادها بسنده نمی‌کردند بلکه عمدتاً به تحلیل حوادث نیز می‌پرداختند و از رخدادهای که یک‌بار اتفاق افتاده، آن هم در زمان و مکان معین، روایت‌های تاریخی متفاوتی ارائه می‌کردند که به‌نوعی توصیف گذشته از دیدگاه دل‌مشغولی‌های حساب‌گرایانه‌ی آن‌ها بود. در این جستار با روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر سه عنصر روایت، زبان و عاطفه روایت‌های تاریخی مختلف رخدادهای «استخلاص بخارا» را در پنج متن تاریخی عهد مغول، یعنی: «تاریخ جهانگشای جوینی»، «طبقات ناصری منهای سراج»، «جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله»، «تاریخ و صاف» و «تاریخ بناکتی» واکاوی‌دیم و ارزش تاریخی و روایی و ادبی هر یک از این روایت‌ها را تبیین کردیم و نشان دادیم هر یک از این پنج مورخ، اسلوبی خاص برای روایت این رخدادهای تاریخی برگزیده‌اند. روایت جوزجانی و بناکتی بسیار کوتاه و فشرده‌اند. روایت‌های شیرازی و همدانی که از روایت جوینی متأثرند، روایت‌هایی متوسط تلقی می‌شوند اما روایت جوینی روایتی نسبتاً با طول و عرض است. روایت‌های کوتاه تا حدودی به آن رخدادهای تاریخی نزدیک‌ترند؛ زیرا مورخ از شگردهای بیانی و روایی و عنصر عاطفه در روایت خویش کمتر بهره جسته و روایت را از گزارش صرف رویداد دور ساخته‌است.

تاریخ دریافت:

۱۳ خرداد ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش:

۲۵ مرداد ۱۴۰۲

تاریخ انتشار:

۲۶ مهر ۱۴۰۲

کلیدواژه‌ها:

رخدادهای تاریخی، روایت تاریخی، خوانش فلسفی، تاریخ مغول، استخلاص بخارا.

* نویسنده مسئول: دکتر حبیب‌الله عباسی

ایمیل: Habibabbasi45@yahoo.com

آدرس: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی

۱ مقدمه

۱٫۱ طرح مسئله:

حوادث و وقایع درشت تاریخی، عامل مهمی برای نگارش تاریخ بوده‌اند و پیوسته ماده‌ی اصلی نگارش تاریخ برای مورخان به شمار می‌رفته‌اند. در دوره‌هایی که ایران با رویدادهای سهمناک و هولناک روبرو شده، گرایش به نگارش تاریخ فزونی گرفته است. یکی از حوادث و ایلغارهای شگرف و شگفت تاریخ ایران حمله‌ی ددمنشانه‌ی قوم تاتار است. ایلغار مغول تأثیرات فراوان و غیرقابل انکاری بر بدنه‌ی تاریخ و فرهنگ ایران بر جای گذاشت. اگرچه به روایت آن مرد از بخارا گریخته و به خراسان پناهنده شده «آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند» (جوینی، ۱۳۹۱: ۷۹/۱)؛ اما آنان هرگز نرفتند؛ زیرا پس‌لرزه‌های این ایلغار وحشتناک تا امروز احساس می‌شود. چه به تعبیر هایدگر «زمان رانه‌ی فراموشی نیست، درست برعکس، زمان شرط یادآوری است» (احمدی، ۱۳۸۱: ۵۶۴). البته این رویداد هر چند تلخ، برآیندهای مثبتی نیز در تاریخ و فرهنگ ایران داشت؛ پس از حمله‌ی مغول تاریخ‌نگاری در ایران گسترش چشمگیری پیدا کرد و مورخان زیادی به منصفی ظهور رسیدند. آنان نیز در کنار مؤلفان و نویسندگان دیگر به این مهم همت گماشتند؛ چون به اشارت ذهبی، «هر فرد فاضلی که در دربار مغول حاضر می‌شد و کتابی به نام ایشان می‌کرد هزار دینار زر سرخ جایزه و صله می‌گرفت» (الذهبی، ۲۰۰۳: ۴۵۳/۱۵). هم‌زمان و بعد از حمله‌ی مغول تاریخ‌های بسیاری به رشته تحریر درآمد از جمله «تاریخ جهانگشای جوینی»، «جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله»، «تجزیه‌ی الامصار و تجزیه‌ی الاعصار مشهور به تاریخ وصاف شهاب‌الدین شیرازی»، «طبقات ناصری منهای سراج» و «روضه‌ی اولی‌الباب فی معرفة‌ی التواریخ و الانساب یا تاریخ بناکتی». هر یک از این مورخان بنا به موقعیت تاریخی و جغرافیایی خویش، اسلوب نگارشی و روایی ویژه‌ی خویش را برای گزارش یا روایت این رویداد بزرگ تاریخی اختیار کردند و برخی از آن‌ها توانستند اثر

هنری ماندگاری برای آیندگان خویش به میراث بگذارند که به تعبیر هایدگر می‌توان آن را «جایگاه رخداد و حقیقت هستی دانست» (احمدی، ۱۳۸۱: ۶۰۵).

در این عصر پرآشوب و قرن شکلک‌چهر که آکنده از انواع نوشته‌های تاریخی است، شمار زیادی از کسانی که از موهبت سواد بهره‌مند بودند، خود را در شرایط اجتماعی-سیاسی پیچیده و نگران‌کننده‌ی می‌یافتند و به نگارش تاریخ اقدام می‌کردند (میثمی به نقل از جان وارد، ۱۳۹۱: ۱۵). این تهاجم و پیامدهای آن به لحاظ اجتماعی و فرهنگی و سیاسی زمینه‌ای بایسته برای نگارش تاریخ و وقایع آن فراهم کرد یا به قولی این حادثه امری تمام شده و پشت سر نهاده شده نبود؛ بلکه به تعبیر هایدگر «سراغزی به شمار می‌آمد که هنوز وجود دارد و همچون امری پشت سر ما که مدت‌ها از آن گذشته نیست، بلکه پیش روی ماست» (احمدی، ۱۳۸۱: ۶۲۱).

از همین‌رو، دوره‌ی مغول از دوره‌های مهم تاریخ-نگاری ایران به شمار آمده و از جهات مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. صفا این رشد چشمگیر تاریخ‌نگاری را در سده‌های هفتم و هشتم به همت وزیران نخبه‌ی ایرانی دربار مغول مربوط می‌داند و معتقد است بیشتر کتاب‌های تاریخی که در دوره‌ی مغول نوشته شده به ابتکار خانان مغول نبوده؛ زیرا بیشتر این کتاب‌ها به تلویح یا کنایه آکنده از مثالب قوم تاتار است (صفا، ۱۳۶: ۱۱۵/۳)؛ اما برابر روایتی که منهای سراج نقل می‌کند چنگیز اهتمام خاصی به نگارش تاریخ داشته است (ر.ک. منهای سراج، ۱۳۶۳: ۱۲۵/۲).

تاریخ‌نویسی عهد مغول تا حدودی ادامه‌ی سنت تاریخ‌نگاری پیش از خود است که تا حد زیادی شکوفا شده بود. سیر تاریخ‌نویسی در ایران عمدتاً مبتنی بر تحلیل و ارزیابی وقایع بوده است و می‌توان گفت تفاوت در نوع رویکردها و میزان اوج و شکوفایی تاریخ‌نویسی است. این شاخه‌ی پرثمر تاریخ ایران از لحاظ روش و بینش تا حدی با سنت تاریخ‌نویسی پیش از خود متفاوت بود؛ زیرا برخی

عاطفه گزارش شده که در این جستار در صد هستیم پس از تبیین پنج روایت تاریخی «استخلاص بخارا» به ترتیب زمانی، تفاوت‌ها و اختلاف‌های آن‌ها را بررسی کنیم و نشان دهیم کدام یک از آن‌ها به رخدادهای اصلی نزدیک‌تر و رسانگی تاریخی بر خلق فرم روایی منحصر به فرد با ادبیت ویژه‌ای غلبه دارد و همچنین نشان دهیم که کدام مورخ رخدادهای تاریخی را امری که پشت‌سر قرار گرفته و کارکرد اصلی آن سپری شده و یا به تعبیری مرده می‌داند و کدام مورخ به این گفته‌ی هایدگر عمل کرده که «گذشته چون به اکنون منتقل شود می‌تواند سرچشمه‌ی تحول‌هایی باشد» و اموری در گذشته یافت می‌شود «که نتایج آن‌ها تعیین‌کننده‌ی شکل زندگی ما هستند» (همان: ۶۳۲).

۱٫۲ پیشینه‌ی تحقیق:

درباره‌ی موضوع جستار حاضر، یعنی روایت‌های مختلف از رخدادهای تاریخی «استخلاص بخارا» به مقاله یا کتاب؛ یا پایان‌نامه و رساله‌ای به‌طور مستقل برخورد نکردیم. در جستجوی خویش با تعدادی مقالات عمدتاً نظری اعم از ترجمه و تألیف مواجه شدیم که تنها روایت تاریخی و واقعیت را بر رسیده‌اند از جمله:

ژاله آموزگار در مقاله‌ی «تاریخ واقعی و تاریخ روایی» منتشر شده در شماره‌ی ۱۶ مجله‌ی بخارا، سال ۱۳۷۰، به موضوع تفاوت و مرز میان روایت تاریخی و حقیقت تاریخی با استناد به مبانی نظری پرداخته است.

رولان بارت در «گفتار تاریخی» ترجمه‌ی فضل‌الله پاکزاد منتشر شده در مجله‌ی ارغنون شماره‌ی ۴ سال ۱۳۷۳، به‌طور خاص به ویژگی‌های روایت تاریخی اشاره می‌کند.

از دیگر پژوهش‌ها می‌توان به مقاله‌ی پل سوترمایستر: «تاریخ به مثابه‌ی روایت» ترجمه‌ی حبیب‌الله اسماعیلی در کتاب ماه تاریخ و جغرافیا شماره ۱۲۴۹ شهریور ۱۳۸۲ نیز اشاره کرد.

مورخان تنها به ثبت وقایع و رویدادها بسنده نمی‌کردند، بلکه در اکثر اوقات به تحلیل حوادث نیز می‌پرداختند. برای مثال، رشیدالدین فضل‌الله همدانی به مسائل اجتماعی اقتصادی عصر خود توجه داشته؛ لذا به درج صرف حوادث سیاسی بسنده نکرده است. تاریخ او «آیین‌های تمام‌نمای جامعه‌ی ایرانی را در عهد مغول با تمام ویژگی‌های حکومتی، قوانین مدنی، اداری، اوضاع اجتماعی و مذهبی، زبان و فرهنگ و آداب و رسوم و خلقیات آن روزگار به نمایش می‌گذارد» (یوسفی، ۱۳۴۸: ۱۳۳) و به تصریح کارل یان «در هیچ‌یک از ادوار تاریخی گذشته حتی در دوران امپراتوری روم، شرایط و اوضاع برای تبلیغ و تصنیف کتب درباره‌ی تاریخ عالم، مانند نخستین قرن بعد از تأسیس امپراطوری اوراسیایی مغول به دست چنگیز خان، مساعد نبوده و در هیچ‌کدام از ممالک این امپراتوری عظیم، این کار به قدر ایران امکان موفقیت نداشته است. فتوحات مغول با اینکه باعث تلفات جانی عظیم و نابودی بسیاری از آثار گران‌بهای فرهنگی گردیده، نتایج مثبتی نیز در بر داشت. یکی از مثبت‌ترین و سودمندترین نتایج آن این بود که افق دید بشر تا نقطه‌ای که تا آن زمان بی‌سابقه و بی‌مانند بود وسعت یافت» (همان: ۳۳۳، ۳۳۴)؛ زیرا رخدادهای تاریخی ایلغار مغول همانند همه‌ی حوادث سترگ تاریخی چون مسیحیت و اسلام، چنان فضایی را به روی مورخان گشود که نه تنها تاریخ‌نگاران آن عهد، بلکه ما هم هنوز در آن فضا زندگی می‌کنیم؛ زیرا به تصریح هایدگر «تاریخ هستی هرگز از آن گذشته نیست، بل در برابر ما ایستاده است. هر شرط و وضعیت انسانی را زنده نگه می‌دارد و تعریف می‌کند» (احمدی، ۱۳۸۱: ۶۲۱).

یکی از دهشتناک‌ترین وقایع ایلغار مغول که چنگیز خود نیز در آن حضور داشت و با آن تا حدودی توانست آتش کین‌خواهی‌اش را بنشانند واقعه‌ی «استخلاص بخارا» بود. در آثار تاریخی فارسی سده‌های هفتم و هشتم، روایت‌های متفاوتی از این رخداد هولناک، از حیث زبان و روایت و نوع

۱/۳ روش تحقیق و قلمرو آن:

در این جستار با روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر سه عنصر روایت، زبان و عاطفه روایت‌های تاریخی مختلف رخداد «استخلاص بخارا» را واکاوی‌دیم تا بتوانیم ارزش تاریخی و روایی و ادبی هر یک از این روایت‌ها را تبیین کنیم. این روایت‌ها برگرفته از این پنج متن تاریخی بزرگ و مهم عهد مغول: «تاریخ جهانگشای جوینی»، «طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی»، «جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، «تاریخ و صاف‌الحضره شیرازی» و «تاریخ بناکتی» است که از لحاظ زمانی و بیانی با هم متفاوت‌اند و در سده‌های هفتم و هشتم تحریر شدند. در این پژوهش تلاش کردیم نشان دهیم که این رخداد در این پنج متن تاریخی چگونه تکرار و بازسازی شده و این روایت‌ها به چه میزان از هم تأثیر پذیرفته‌اند و آیا بین آن‌ها مکالمه و گفت‌وگو درگرفته است؟

۲ از رخداد تاریخی «استخلاص بخارا» تا روایت‌های تاریخی آن

هایدگر در «هستی و زمان» از هر دو معادل «کلمه‌ی تاریخ در زبان آلمانی: Geschichte: رخداد تاریخی و Historie: اطلاع یافتن و پژوهش کردن» بهره می‌جوید (احمدی، ۱۳۸۱: ۶۱۹). او رخداد تاریخی را از روایت تاریخی متفاوت می‌داند و آن را به تاریخ-بودگی دازاین^۱ مربوط می‌شمرد که امری هستی‌شناسانه است. مرگ یک انسان را یک اتفاق طبیعی می‌داند که تا وقتی کسی آن را روایت نکند معنای تاریخی نمی‌یابد، همچنان که شاگردان سقراط و نویسندگان اناجیل مرگ سقراط و مسیح را روایت کردند. او همچنان خاطر نشان می‌کند که

«تاریخ به معنای روایت تاریخی از این واقعیت نتیجه می‌شود که انسان‌ها همواره در روایت‌گری می‌زیند، هرچند اتفاقی که افتاده می‌تواند به‌طور کامل از من مستقل باشد؛ اما وقتی برای من روایت می‌شود یا من آن را روایت می‌کنم وابسته به من می‌شود» (همان: ۶۲۲) یا چنان که پل ریکور تصریح می‌کند: «زندگی فهمیده نمی‌شود مگر از رهگذر قصه‌هایی که از آن روایت می‌کنیم، زندگی آمیخته با رنج، به تعبیر سقراط همان زندگی است که روایت می‌شود» (ریکور، ۱۹۹۹: ۲۵).

انسان موجودی تاریخ‌مند و زمان‌مند است و زمان‌مندی وی در سه ساخت: گذشته، حال و آینده تبلور می‌یابد. گذشته یا سنت برای او دو معنی دارد: یا گذشته‌ای تمام‌شده است که دیگر تأثیری بر زمان حاضر او ندارد یا گذشته‌ای گشوده و فعال است که بر زمان حال او تأثیر می‌نهد. بی‌تردید میان این دو گذشته یا سنت فعال و تأثیرگذار یا تمام‌شده، تفاوت باید نهاد؛ چه گذشته‌ای هست که به اکنون منتقل و سرچشمه‌ی تحولاتی شگرف می‌شود. تفاوت میان انسان با سنگ، درخت و گربه در نوع رابطه‌ی او با گذشته پدیدار می‌شود؛ چه هر کدام از این پدیده‌ها به نحوی متأثر از گذشته‌ی خویش‌اند. آن‌ها دارای گذشته هستند، اما گذشته‌ی تمام‌شده‌ای که به آن بر نمی‌گردند و درباره‌ی آن فکر نمی‌کنند. انسان به گذشته‌اش می‌اندیشد و آن را به یاد می‌آورد و درباره‌اش روایت‌هایی می‌سازد و با آن زندگی می‌کند.

باید میان رخداد تاریخی و روایت تاریخی، اعم از روایت شفاهی و کتبی آن رخداد تفاوت قائل شد؛ چه رخداد واقعه‌ای است که یک‌بار اتفاق افتاده است، آن هم در زمان خاص و مکان معین؛ اما روایت تاریخی، متکثر و متعدد است و با رخداد تاریخی به‌طور کامل هم‌خوانی ندارد و تأویلی از آن رخداد اصلی است، از همین رو هایدگر روایت تاریخی را

^۱ Dasein

جوانان را به حشم سمرقند و دبوسیه راندند و از آنجا متوجه سمرقند شدند.

۲،۲ روایت‌های پنج‌گانه‌ی استخلاص بخارا

هریک از مورخان سده‌های هفتم و هشتم با روش و بینش خویش اسلوبی برای روایت آن رویداد برگزیدند. برخی از این روایت‌ها مانند روایت جوزجانی و بناکتی بسیار کوتاه و فشرده هستند و روایت‌های شیرازی و همدانی متأثر از روایت جوینی، روایاتی متوسط به شمار می‌روند. روایت جوینی روایتی نسبتاً با طول و عرض است. روایت‌های کوتاه تا حدودی به آن رخداد تاریخی نزدیک‌ترند؛ زیرا مورخ از شگردهای بیانی و روایی و عنصر عاطفه به میزان بسیار کمتری در روایت خویش-که آن را از گزارش رخداد دور می‌سازد- بهره جسته است.

در اینجا برای پرهیز از تطویل مقال، از ذکر متن کامل این روایت‌ها اجتناب و به آدرس دقیق هر روایت در بخش یادداشت‌ها بسنده کردیم و نیز به ذکر عناصر اصلی این روایت‌ها، یعنی زمان، مکان، حوادث اصلی و کنشگران دو طرف در هر پنج روایت پرداختیم. سپس این روایت‌ها را از سه منظر زبان، روایت، و عاطفه بررسی‌دیدیم و تفاوت‌های هر یک را با دیگری نشان دادیم.

۲،۳،۱. عناصر اصلی روایت‌های «استخلاص بخارا»:

الف. زمان رخداد:

«...و در غرة ذي‌الحجة سنه‌ی ست‌عشره و ستمائه به در شهر بخارا لشکرگاه شد. روز عید قربان سنه‌ی ست‌عشر و ست‌مائه شهر بخارا را و قلعه را بگرفت» (جوزجانی).

«...و چنگیزخان در اوایل محرم سنه‌ی سبع‌عشر و ست‌مائه (۶۱۷) به ظاهر شهر بخارا نزول کرد. روز دیگر بامداد دروازه‌ها بگشادند» (بناکتی).

«توصیف گذشته از دیدگاه دل‌مشغولی‌های حسابگرانه‌ی امروزی» می‌داند (احمدی، ۱۳۸۱: ۶۳۲).

برخی انسان‌ها همانند «دازاین» هایدگر احساس شدید پرتاب‌شدگی می‌کنند و سعی دارند گذشته‌ای خاص را تکرار و امکان‌های خود را بازیابی‌کنند؛ چه سخت به پرتاب‌شدگی می‌اندیشند و سرانجام گذشته را برای امروز می‌یابند؛ لذا به تکرار و بازسازی و تولید مجدد گذشته برمی‌خیزند؛ زیرا تکرار را نه تقلید تام و تمام اتفاقی که در گذشته رخ داده؛ بلکه باز آفرینی آن می‌دانند (همان: ۶۳۵).

۲،۱ رخداد استخلاص بخارا

یورش چنگیز به ایران با رخداد‌های عظیمی همراه بود که هر یک از آن‌ها در حکم انقلابی بوده که پی-آمدهای ناگواری به دنبال داشته است. از جمله‌ی این وقایع دهشتناک، فتح شهرهای خرد و بزرگ ماوراءالنهر، به‌ویژه واقعه‌ی «استخلاص بخارا» است که به شرح زیر رخ داده:

چنگیزخان در محرم ۶۱۷ به شهر بخارا آمد. لشکر بخارا با بیست هزار مرد به فرماندهی کوک‌خان در حصار بودند و امرای دیگر یعنی سونج‌خان و کشلی-خان با سپاه خود در کنار جیحون مغلوب مغول شدند. بامداد روز دیگر دروازه‌ها را گشودند. چنگیزخان در شهر آمد و تا مسجد جامع راند و در پیش مقصوره بایستاد و پرسید که: «این سرای سلطان است؟» گفتند: «خانه‌ی خداست.» از اسب فرود آمد و بر منبر برآمد و فرمان داد: «اسبان ما را شکم پر کنید.» در انبارها بگشادند و غله‌ها کشیدند و صنایع مصاحف را آخور اسبان کردند. چنگیزخان از شهر بیرون آمد و عموم اهل شهر را حاضر گردانید و بر منبر مصلی رفت و بعد از تقریر پیمان‌شکنی سلطان گفت: «ای قوم بدانید من عذاب خدا هستم.» فرمود تا مطالبات مال کنند، کردند و به غیر از مسجد جامع تمامت شهر و قلعه را آتش زدند و بسوختند و اعیان، زنان و کودکان را برده گرفتند و

عزم تسخیر حصار شهر کرد و اهالی را به محاصره‌ی حصار فرمان شد. آتش در قلعه زدند» (شیرازی).

«به ظاهر شهر بخارا، به دروازه‌ی قلعه نزول کرد. پیرامن شهر فرود می‌آمد. از حصار بیرون آمدند. چون کنار جیحون رسیدند دروازه‌ها بگشادند، به بندگی حضرت آمدند. چنگیزخان جهت مطالعه‌ی شهر و حصار برنشست و به شهر درآمد و تا جامع براند و در پیش مقصوره بایستاد. از اسب فرود آمد و دو سه بار به منبر برآمد. در انبارهای شهر بگشادند و صنادیق مصاحف آخر اسبان ساختند و خیک‌های شراب در مسجد بینداختند و اعیان سادات و ائمه‌ی علما و مشایخ به جای ستوران‌داران بر طویله بر مجاورت اسبان ایستاده، از شهر بیرون آمد و بر سر مصلای عید رفت. آتش در محلات زدند و بیشتر شهر به چند روز سوخته شد. جامع و بعضی سرای‌ها که از آجر بود و مردمان بخارا به جنگ حصار راندند و خندق حصن با جمادات و حیوانات با زمین مستوی شد و به مردان حشری بخار افراشته فصیل را بازگرفتند و در قلعه را آتش در زدند. شهر از طغات پاک شد و دیوارها برابر خاک گشت، تمامت مردم شهر را به نمازگاه صحرا راندند و جوانان را به سمرقند» (همدانی).

«به دروازه‌ی قلعه، نزول کرد و برگرد شهر نزول می‌کرد. از حصار بیرون آمدند؛ به کنار جیحون رسیدند، دروازه بگشادند. به مطالعه‌ی حصار و شهر در اندرون آمد و در مسجد جامع راند و در پیش مقصوره بایستاد. و بر دو سه پایه منبر برآمد. انبارها که در شهر بود، گشاده کردند و غله می‌کشیدند و صنادیق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند. از شهر بیرون آمد و به مصلای عید رفت و به منبر برآمد. از اندرون شهر و حصار برانند. آتش در محلات انداختند. و چون بنای خانه‌های شهر تمامت از چوب بود بیشتر از شهر به چند روز سوخته شد؛ مگر مسجد جامع و بعضی از سرای‌ها که عمارت آن از خشت پخته بود و مردمان بخارا را به جنگ حصار راندند، مانند تنوری تافته که از بیرون به کوه‌ها همیشه‌های درشت مدد می‌فرستند و از جوف تنور

«اوایل محرم ۶۱۹ بر بیرون دروازه‌ی قلعه نزول کرد. صبحگاه از شهر خارج شدند. روز دیگر ائمه و معارف و دانشمندان بخارا قرآن‌ها به دست به خدمت چنگیزخان رفتند» (شیرازی).

«... و در اوایل محرم سنه‌ی سبع‌عشره و ستمانه کُشلی‌خان شبانگاه با قوم خود به ظاهر شهر بخارا، به دروازه‌ی قلعه نزول کرد. روز دیگر بامداد دروازه‌ها بگشادند بیشتر شهر به چند روز سوخته شد» (همدانی).

«در اوایل محرم سنه‌ی سبع‌عشره و ستمانه به دروازه‌ی قلعه نزول کرد. وقت غروب خورشید و روز دیگر را که صحرا از عکس خورشید طشتی نمود پر از خون، دروازه بگشادند. بعد از یک دو ساعت چنگیز خان بر عزیمت مراجعت با بارگاه برخاست، و هر روز وقت طلوع نیر اعظم موکلان جماعت بزرگان را به درگاه خان عالم آوردندی. بیشتر از شهر به چند روز سوخته شد، و روزها بر این جملت مکاوحت کردند» (جوینی).

ب. مکان رخداد:

«در شهر بخارا لشکرگاه شد. شهر بخارا را و قلعه را بگرفت. از شهر بیرون آورد و جمله شهر و کتابخانه را به تمام بسوخت» (جوزجانی).

«به ظاهر شهر بخارا آمد و به دروازه‌ی قلعه نزول کرد. از حصار بیرون آمدند، به کنار جیحون رسیدند. دروازه‌ها بگشادند و خلقی از ائمه و معارف به بندگی آمدند... چنگیزخان در شهر آمد و تا جامع براند و در پیش مقصوره بایستاد و بر سر منبر برآمد. صحرا از علف تهی است، در انبارها بگشادند. صنادیق مصاحف را آخور اسبان ساختند از شهر بیرون آمد. بر منبر مصلی رفت و به غیر از جامع تمامت شهر و قلعه را آتش در زدند» (بناکتی).

«بر بیرون دروازه‌ی قلعه نزول کرد. شهر خارج شدند و بر کنار جیحون مصاف دادند. چنگیز خان برای مطالعه‌ی شهر و حصار به مسجد جامع آمد. به دو پایه‌ی منبر برآمد. غلات در صندوق‌های قرآن می‌ریختند. چنگیزخان به مصلای عید بر منبر شد. پس

در انبارها بگشادند و غله‌ها می‌کشیدند و صنایع مصاحف را آخور اسبان کردند. به غیر از جامع تمامت شهر و قلعه را آتش در زدند و بسوختند و خانان و اعیان، زنان و کودکان را ببرده بودند و جوانان را به حشم سمرقند و دبوسیه راندند و از آنجا متوجه سمرقند شدند» (بناکتی).

۲٫۴ کنش‌های کنشگران روایت شیرازی عبارتند از:

۱. اهالی بخارا: حاکم بخارا از جانب سلطان کوك-خان ترك بود و از امرای دیگر که آنجا بودند یکی حمید برادر براق حاجب بود و دیگر سونج‌خان. لشکر بخارا صبحگاه از شهر خارج شدند و بر کنار جیحون با مقدمه لشکر مغول مصاف دادند و همه کشته شدند. ائمه و معارف و دانشمندان بخارا قرآن‌ها به دست به خدمت چنگیزخان رفتند و اهالی را به محاصره‌ی حصار فرمان شد. کوك‌خان و یاران را بیش طاقت مقاومت نماند. در این واقعه سی هزار تن کشته شدند.

۲. چنگیز و پسرش تولی و لشکر مغول: «بر بیرون دروازه‌ی قلعه نزول کرد. چنگیزخان برای مطالعه‌ی شهر و حصار به مسجد جامع آمد. پرسید: "این خانه‌ی وسیع سرای سلطان است؟" به دو پایه‌ی منبر برآمد. چنگیزخان به مصلاهی عید بر منبر شد و به احضار مردم شهر فرمان داد. صورت اغنیا طلبید به واسطه‌ی ترجمان. بعد از اتمام خطبه، مغولان را برای گرفتن مال بر سر توانگران بگماشت. عزم تسخیر حصار شهر کرد. همه را به قتل آورد. گفتند خانه‌ی توانگری است. غلات می‌آوردند و در صندوق‌های قرآن می‌ریختند و علیق چارپایان می‌ساختند. آلات طرب ساختند و به شراب‌خواری مشغول شدند و سادات و ائمه‌ی اعلام چون سید جلال‌الدین ترمذی و رکن‌الدین امامزاده را به محافظت ستوران گماشتند. مغولان آتش در شهر زدند. مغولان آتش در قلعه زدند و تمام ارکان سلطنت و اعیان و خانان را بند برنهادند نزد چنگیز آوردند. و به رسم مغول همه‌ی ساکنان شهر را به

شهرها در هوا ظاهر می‌شود. و چون شهر و قلعه از طلغات پاک شد و دیوارها و فصیل خاک گشت، خندق به حیوانات و جمادات انباشته شد و به مردان حشری و بخاری افراشته. فصیل باز گرفتند و در قلعه آتش در زدند؛ به صحرای نمازگاه راندند» (جوینی).

ج. کنشگران و کنش‌ها:

۲٫۳ کنش‌های کنشگران روایت جوزجانی عبارتند از:

۱. اهالی بخارا: از جهت سلطان محمد خوارزمشاه کشلوخان امیر آخر با دوازده هزار سوار در بخارا بود.

۲. چنگیز: فاعل تمام جمله‌های این روایت ضمیر او است که ظاهراً باید چنگیز باشد. «به بخارا آمد. شهر بخارا را و قلعه را بگرفت و جمله خلق را از شهر بیرون آورد و شهید کرد و جمله شهر و کتابخانه را به تمام بسوخت و خراب کرد و اندک خلقي را اسیر کرد و از آنجا روی به سمرقند نهاد» (جوزجانی).

۲. کنش‌های کنشگران روایت بناکتی عبارتند از:

۱. اهالی بخارا: «لشکر بخارا بیست هزار مرد بودند، مقدم‌شان کوك‌خان و امرای دیگر سونج‌خان و کشلی‌خان با قوم خود از حصار بیرون آمدند، چون به کنار جیحون رسیدند خلقی از ائمه و معارف به بندگی آمدند. عموم اهل شهر را حاضر گردانید» (بناکتی).

۲. دسته‌ی دوم چنگیز و پسرش تولی و لشکر مغول: «چنگیزخان به ظاهر شهر بخارا آمد و به دروازه‌ی قلعه نزول کرد. چنگیزخان در شهر آمد و تا جامع براند پیش مقصوره بایستاد. از اسب فرود آمد و به دو پایه‌ی منبر برآمد و گفت: "صحرا از علف تهی است، اسبان ما را شکم پرکنید". چنگیزخان از شهر بیرون آمد. بر منبر مصلی رفت و گفت و فرمود تا مطالبت مال کنند. تولی‌خان پیاده شد و بر سر منبر برآمد. گفت: "نه خانه خداست... لشکر مغول بر ایشان زد و جمله را فنا کرد.. دروازه‌ها بگشادند

بگشادند. گفتند خانه خدای است. در انبارهای شهر بگشادند و غله‌ها می‌کشیدند و صنایع مصاحف، آخر اسبان ساختند و خیک‌های شراب در مسجد بینداختند و مغولان بر اصول غنای خویش آواز برکشیده، دوپست و هفتاد کس را معین گردانیدند، صدنود شهری و باقی غریب چون از آن فارغ شد و بر وفق فرمان مطالبه‌ی مال از معتمدان ایشان می‌رفت. آنچه می‌دادند می‌ستند و به زیادتی تکلیف و مؤاخذتی نمی‌نمودند و به مردان حشری بخار افراشته فصیل را بازگرفتند و در قلعه را آتش درزدند و خانان و اعیان زمان و افراد سلطان که از سریر عزت پای بر خاک نهادندی، دستگیر مذلت شدند و در دریای فنا غرقه گشتند و از قنقلیان تازیانه بالایی نگذاشتند. زیاد از سی هزار مرد به قتل آوردند و زنان و کودکان را به برده بردند و چون شهر از طغات پاک شد و دیوارها برابر خاک گشت، تمامت مردم شهر را به نمازگاه صحرا راندند و جوانان را به سمرقند» (همدانی).

۲٫۵. کنش‌های کنشگران روایت جوینی عبارتند از:

۱. **اهالی بخارا:** «و از لشکر بیرونی بیست هزار مرد بود، مقدم ایشان کوک‌خان و امرای دیگر چون خمید نور و سونج‌خان و کشلی‌خان با اکثر قوم از حصار بیرون آمدند؛ چون به کنار جیحون رسیدند، محافظان و طلایه‌ی لشکر بر او افتادند و از ایشان اثر نگذاشتند. و ائمه و معارف شهر بخارا به نزدیک چنگیزخان رفتند و اوراق قرآن در میان قاذورات، لگدکوب اقدام و قوایم گشته. درین حالت امیر امام جلال‌الدین علی بن الحسن الرندی که مقدم و معتدای سادات ما وراءالنهر بود و در زهد و ورع مشارالیه، روی به امام عالم، رکن‌الدین امامزاده که از افاضل علمای عالم بود، "طیب‌الله مرقدهما" آورد و گفت: «مولانا چه حالت است اینکه می‌بینیم؟ به بیداری است یا رب یا به خواب؟» مولانا امامزاده گفت: «خاموش باش! باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد، سامان سخن گفتن نیست.» هرکس متعلقان خود را بگفتند. آن جماعت از ترس جان

صحرای مصلی بردند. گروهی را جهت سپاهی لشکر جدا کردند و عزم سمرقند نمودند» (شیرازی).

۴. کنش‌های کنشگران روایت همدانی عبارتند از:

۱. **اهالی بخارا:** «و متعاقب لشکر می‌رسیدند و پیرامن شهر فرود می‌آمد و مقدم ایشان کوک‌خان و امرای دیگر چون خمید بور تایانکو و سونج‌خان و گُشلی‌خان. شبانگاه با قوم خود از حصار بیرون آمدند. چون کنار جیحون رسیدند، یزک لشکر بر ایشان افتادند و آثارشان بر باد فنا دادند. گُشلی‌خان شبانگاه با قوم خود به ظاهر شهر بخارا، به دروازه‌ی قلعه نزول کرد و خلقي از ائمه و معارف به بندگی حضرت آمدند و اعیان سادات و ائمه‌ی علما و مشایخ به جای ستوران‌داران بر طویله بر مجاورت اسبان ایستاده و امثال احکام آن قوم التزام کرده، مغنیان شهر سماع و رقص می‌کردند. هرکس معتمدان خود بگفتند مردمان بخارا به جنگ حصار راندند و جانبین منجینق‌ها راست کردند و کمان‌ها را به زه آوردند و سنگ و تیرباران شد. و از اندرون قارورات نطف می‌انداختند و روزها بر آن جمله مکاوحت می‌کردند» (همدانی).

۲. **دسته‌ی دوم چنگیز و پسرش تولی و لشکر مغول:** «به دروازه‌ی قلعه نزول کرد. چنگیزخان جهت مطالعه‌ی شهر و حصار برنشست و به شهر درآمد و تا جامع براند و در پیش مقصوره بایستاد، چنگیزخان پرسید که این مقام سرای سلطان است؟ از اسب فرود آمد و دو سه بار به منبر برآمد و فرمود که اسبان ما را شکم پرکنید. چنگیزخان از شهر بیرون آمد و عموم اهل شهر را حاضرگردانید و بر سر مصلای عید رفت و بعد از تقریر خلاف و غدر سلطان به شرحی تمام گفت؛ بعد از آن پرسید که اُمنّا و معتمدان شما کیستند. به اسم باسقاقي جهت هر یک مغولی و ترکی را معین کرد تا نگذارند لشکریان ایشان را تعرضی برسانند. خطبه بر آن ختم کرد که منعمان و توانگران را طلب داشت و فرمود تا مال‌های مدفون را بدهند فرمود تا آتش در محلات زنند. چنگیزخان از آنجا متوجه سمرقند شد و پسرش تولوی‌خان پیاده شده و به بالای منبر برآمد. دروازه‌ها

کاسات نبیذ پیایی کرده و مغنیات شهری را حاضر آورده تا سماع و رقص می‌کردند و مغولان بر اصول غنای خویش آوازه‌ها برکشیده جماعتی که آنجا بودند، روان می‌شدند. عامه‌ی شهر را حاضر کرده بودند و دوپست‌وهشتاد کس را تعیین کردند؛ صدونود شهری و باقی غریبان؛ نود کس از تجار که از اقطار آنجا بودند به نزدیک او آوردند. و مطالبات مال از معتمدان آن قوم می‌رفت و آنچه می‌دادند به زیادتی مثله و تکلیف مالایطاق مؤاخذه نمی‌کردند. موکلان جماعت بزرگان را به درگاه خان عالم آوردندی. و مردمان بخارا را به جنگ حصار راندند و از جانبین تنوره‌ی جنگ بتفسید. از بیرون منجنیق‌ها راست کردند و کمان‌ها را خم دادند و سنگ و تیر پران شد و از اندرون عراده‌ها و قارورات نطف روان، مانند تنوری تافته که از بیرون به کوه‌ها هیمه‌های درشت مدد می‌فرستند و از جوف تنور شررها در هوا ظاهر می‌شود. خندق به حیوانات و جمادات انباشته شد، و به مردان حشری و بخاری افراشته فصیل باز گرفتند و در قلعه آتش در زدند. و از قنقلیان، از مردینه به بالای تازیانه زنده نگذاشتند. و زیادت از سی‌هزار آدمی در شمار آمد که کشته بودند و صغار اولاد و افلاذ اکباد و زنان چون سرو آزاد آن قوم برده کردند. اهالی شهر را از مرد و زن و قبیح و حسن به صحرای نمازگاه راندند. ایشان را به جان ببخشید. جوانان و کهول را که اهلیت آن داشتند، به حشر سمرقند و دبوسیه نامزد کردند» (جوینی).

۲،۶ تحلیل روایت‌های «استخلاص بخارا»

بی‌تردید میان رخداد تاریخی «استخلاص بخارا» و روایت تاریخی آن تفاوت وجود دارد. این رخداد واقعه‌ای است که یک‌بار اتفاق افتاده، آن هم در زمان خاص و مکان معین با کنشگران و حوادث ریز و درشت؛ در حالی که روایت‌های تاریخی آن در همین دو سده‌ی هفتم و هشتم، متکثر و متعدددند و طبیعتاً آن روایات، تأویلی از رخداد اصلی محسوب می‌شوند. رابطه‌ی میان رویدادهای تاریخی و روایات تاریخی مانند رابطه‌ی میان متن مبدأ و متن مقصد

آنچه ممکن بود از محاربت و قتال و شبیخون به جای می‌آوردند و روزها بر این جملت مکاوحت کردند و حصاریان حمله‌ها بیرون می‌آوردند و به تخصیص کوک‌خان که به مردی گوی از شیران نر ربوده بود، مبارزت‌ها می‌کرد و در هر حمله، چند کس می‌انداخت و تنها لشکر بسیار را باز می‌راند. و خانان و قواد و اعیان را که اعیان زمان و افراد سلطان بودند و از عزت پای بر سر فلک می‌نهادند، دستگیر مذلت گشتند و در دریای فنا غرق شدند و آن جماعت به نزدیک خالق و خلائق معذور شدند و ارباب بخارا سبب خرابی بنات‌النعش‌وار متفرق گشتند و به دیه‌ها رفتند» (جوینی).

۲. دسته‌ی دوم چنگیز و پسرش تولی و لشکر مغول: «متوجه‌ی بخارا شد به دروازه‌ی قلعه نزول کرد. چنگیزخان به مطالعه‌ی حصار و شهر در اندرون آمد و در مسجد جامع راند و در پیش مقصوره بایستاد. چنگیزخان پرسید که سرای سلطان است، او نیز از اسب فرود آمد و بر دو سه پایه منبر برآمد و فرمود که صحرا از علف خالی است، اسبان را شکم پر کنند و ائمه و مشایخ و سادات و علما و مجتهدان عصر بر طویله‌ی آخور سالاران به محافظت ستوران قیام نموده. ساعت چنگیزخان بر عزیمت مراجعت با بارگاه برخاست. چون چنگیزخان از شهر بیرون آمد و به مصلا‌ی عید رفت و به منبر برآمد فرمود که «از این جملت توانگران کدام‌اند؟» خطبه‌ی سخن آغاز نهاد پرسید که «امنا و معتمدان شما کیستند؟» بعد از آن به اسم باسقاقی با هر کس مغولی و یزکی تعیین کرد. چنگیزخان فرمود تا لشکریان سلطان را از اندرون شهر و حصار برانند. و فرمود تا آتش در محلات انداختند و از آنجا متوجه‌ی سمرقند شد و پسر او تولی پیاده شد و بر بالای منبر برآمد. لشکرها می‌رسیدند و برگرد شهر نزول می‌کرد. دروازه بگشادند و در نغار و مکاوحت بریستند. گفتند: «خانه یزدان است.» انبارها گشاده کردند و غله می‌کشیدند و صناییق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداخت و صندوق‌ها را آخور اسبان می‌ساخت. و

و روایت تاریخ سهم بزرگی دارد. از آن رو که بیشتر مورخان منشیان درباری بودند تاریخ را با نثری زیبا و بیانی هنری و متکلف می‌نوشتند و در این امر تحت تأثیر ذوق کاتبان ادیب قرار داشتند. محیط و شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مخاطب و متکلم نیز در این مهم بسیار تاثیرگذار بود. شاید بتوان گفت که تکلفات زبانی و بیانی مورخان مثل جویی که تحت نظارت حاکمان بوده و اختیار آزادی زبانی چندانی نداشته لفافه‌های زبانی و بیانی بوده که از آن برای بیان مقصود خویش سود می‌جستند تا خواننده را به معانی ضمنی نهفته در لایه‌های پنهان آن رهنمون شوند.

در کنار این چهار عامل، از عامل مهمی چون تبعیت از سنت ادبی و الگوبرداری از نثر مورخان قبلی نباید غفلت کرد. اگرچه زبان مورخ باید از نوع سخن لوگوسی می‌بود، اما تحت تأثیر عوامل مختلفی که ذکر شد گاهی سخنان مورخان بیش از آنکه لوگوسی باشد، رنگ آتوسی و پاتوسی به خود می‌گیرد. به همین دلیل برخی از این متون تاریخی، بیش از آنکه بازتاب‌دهنده واقعیت باشند ظرفی برای سخنان آتوسی و پاتوسی پیش از خود می‌شوند.

مورخان فرآیندهای تاریخی را در قالبی داستانی و در یکی از جهان‌های بیانی تصویر می‌کنند. از این رو تاریخ جهانگشا و تاریخ وصاف که بیشتر گزارش کشورگشایی مغول است، رنگ حماسی به خود می‌گیرد و به شرح شکست‌ها و تعزیه‌ی کشته شدن قهرمانان تبدیل می‌شود. این دو مورخ بیش از دیگران لحن عاطفی خود را در بازنمایی حوادث دخالت می‌دهند؛ غلیان عواطف و احساسات درون آنان در لحن بیان و زبانشان تبلور پیدا می‌کند. چنانکه جویی واقعه‌ی «استخلاص بخارا» را با لحنی تراژیک گزارش می‌دهد. این بیان ادبی و خیالی بیش از هرچیزی تاریخ را به ادبیات نزدیک می‌کند. البته پیوند ادبیات و تاریخ در ادب فارسی چندان استوار و محکم است که یکی را بدون دیگری نمی‌توان دریافت.

است؛ هیچ مورخی به متن مبدأ دسترسی ندارد و برای بازنمایی آن‌ها در قالب روایت نیازمند پیرنگ‌سازی است. آنچه در فرآیند پیرنگ‌سازی دیده می‌شود، ارتباط میان رویدادها با توجه به اصل علت و معلول است که به‌طور مستقیم از بینش مورخ-نویسنده نشأت می‌گیرد. لذا روایت تاریخی هر مورخ از مجموعه‌ی رخدادها، متأثر از دیدگاه و دل‌مشغولی‌های وی و نوع نگاه او به رویدادها است. این همه در زبان و نوع روایت و واکنش عاطفی هریک از مورخان تبلور یافته است.

۲/۶/۱ زبان

زبان نه تنها خانه‌ی هستی، بلکه عنصری زمان‌مند و دربرگیرنده‌ی نگرش و بینش مورخ است. از همین رو فراتاریخ‌نگارانی مانند هایدن وایت رابطه‌ی زبان و تاریخ را به رابطه‌ی ادبیات و تاریخ ارتقا می‌دهند؛ زیرا به اعتقاد وی کلمات، برون‌فکنی ذهن مورخ - نویسنده از حوادثی خاص هستند؛ یعنی کلمه رابطه‌ی پیشینگی دارد و کلیه‌ی تبیین‌های تاریخی در چارچوب همان کلماتی صورت می‌گیرند که کلیه‌ی آن‌ها بالذات ادبی‌اند و به فن بلاغت بازبسته؛ به بیان دیگر، هنگام بیان رویدادهای تاریخی، فنون بلاغت جایگزین الگوهای تاریخی می‌شوند (Xi: White, ۱۹۷۳). از آن رو که تاریخ‌نگاران یافته‌های خود را با ابزار زبان بیان می‌کنند، تاریخ سرشت متنی می‌یابد که تنها با واسطه‌ی زبان قابل بازنمایی و فهم است.

زبان مورخ زبان متغییری است که کیفیت آن از چهار عامل مهم: متکلم، مخاطب، موضوع و محیط تبعیت می‌کند. این چهار عامل در تکوین، تکامل و تحول زبان تاریخ بسیار مؤثرند. موضوع تاریخ ثبت وقایع و حوادث گذشته است که همواره مورد توجه و اهتمام حکومت‌ها بوده است. از همین رو در این مهم اعمال نظر و نفوذ می‌کردند و از سویی نیز مخاطب قدرتمند تاریخ به شمار می‌رفتند که در چگونگی ثبت و نگارش آن دخیل و سهیم بودند. بی‌تردید ویژگی‌ها و گرایش‌های فردی مورخ نیز که عامل مولد تاریخ است، در نوع زبان و شیوه‌ی بیان

فصول بسیار از جهانگشا را در کتب خویش نقل نموده‌اند» (قزوینی، ۱۳۶۷: ف).

تاریخ و صاف یکی از متکلف‌ترین نثرهای تاریخی است که به دلیل زبان هنری و ادبی متکلف و مصنوعش، به راحتی نمی‌توان آن را از جمله متون تاریخی-که بعد رسانگی زبان بر ابعاد دیگر بچربد- به شمار آورد. چنانکه خود تصریح می‌کند قصدش اظهار بلاغت و قدرت نمایی در سجع‌گویی و لغت پردازی بوده نه بیان اخبار و احوال (۱۳۸۸: ۲-۳). بهار نیز در این باره نوشته که «کتاب و صاف به علت عبارت‌پردازی‌های ملال‌آور و ذکر مترادفات لاطائل و آوردن حشوهای قبیح جناس‌های بارد و سجع‌های متکلف و افراط در طرح اخبار و اشعار و آیات قرآن، از حالت طبیعی خارج شده چندان که خواندن آن بر اهل فضل و ادب که عاشق این نوشته‌ها هستند ملال‌آور و خواندنش به‌عنوان متن تاریخی موجب سئامت خواننده می‌شود» (۱۳۶۹: ۳/۱۰۱).

۲،۶،۲ روایت

روایت، نه تنها، همزاد بشر، بلکه همزاد ادبیات است. زبان ظرفی برای تبلور خلاقیت و آفرینش ادبی و روایی است. منزلت و اهمیت بسیار روایت در فرهنگ و ادب جهان از این جهت است که کل زندگی و تاریخ از منطقی داستانی و روایی تبعیت می‌کند (کالر، ۱۳۸۲: ۱۱۲). زبان و روایت همزاد هم هستند. از همین رو تاریخ به‌مثابه‌ی داستان، دانشی نقلی و عقلی است که در بستر زبان و روایت متولد می‌شود و می‌بالد. قدر مشترک ادبیات و تاریخ همین زبان و روایتند. شاید از همین روست که برخی فلاسفه تاریخ را شاخه‌ای از ادبیات به شمار آورده‌اند و فراتاریخ‌نگاران نیز به همین دلیل تاریخ را از مقوله‌ی هنر و خلاقیت می‌شمارند.

روایت علاوه بر آنکه شیوه‌ی فهم و استدلال به حساب می‌آید، ابزاری مهم برای شناخت شاخه‌های مختلف علوم از جمله تاریخ، به شمار می‌رود. روایت فن بسیار مهمی است که می‌تواند به تاریخ وحدت و انسجام ببخشد. از همین رو، تاریخ را تبیین زمان‌مندی می‌دانند که در حین پیشرفت، شگفتی ما

در سده‌های هفتم و هشتم، سه شیوه‌ی نوشتاری نثر مرسل ساده، نثر مرسل عالی و نثر فنی و ادبی در عرصه‌ی نثر فارسی معمول بود. نویسندگان از هر سه گونه نثر در روایت تاریخ خویش بهره می‌گرفتند. اگر چه در هر پنج متن تاریخی مورد بحث در این پژوهش، می‌توان بیش و کم نشانه‌هایی از هر سه گونه نثر یافت، اما با توجه به وجه غالب هر اثر، می‌توان گفت که سه اثر از نثر مرسل ساده بهره‌جسته و یکی از نثر مرسل عالی؛ و یکی هم از نثر متکلف و مصنوع استفاده کرده است.

نثر طبقات ناصری با آنکه نویسنده‌اش، منهای سراج، از رجال درباری عصر به شمار می‌رفته و از فضل و ادب نیز بهره‌ی وافر داشته است و در دوره تکلف و تصنع نثر فارسی می‌زیسته، نثری روان و سلیس و به دور از حشو و زوائد منشیانه به نمایش گذاشته است. در جامع‌التواریخ نیز فضایی ساده‌نویسی و تعهد به وضوح دیده می‌شود که حاکی از برجستگی جنبه‌ی اخباری کلام است. رشیدالدین شفافیت و تقویت عینیت و حقیقت تاریخی را بر عبارت‌پردازی ترجیح می‌دهد و به وظیفه‌ی اصلی خویش که بیان امر واقع و شرح ماوقع است وفادار می‌ماند. نثر تاریخی بناکتی نیز از نوع نثر مرسل ساده است. البته جای تعجب نیست؛ زیرا بناکتی در تألیف این تاریخ از جامع‌التواریخ رشیدی بهره‌جسته است (۱۳۴۸: ۱).

جویی در عین رعایت صنعت‌گرایی و تزیین کلام، جانب زیبایی سخن و اصالت معنی را فرونگذاشته و حتی در بسیاری از موارد از بابت مراقبت در بیان مطالب تاریخی، آموختگی خود با تصنع و آرایش کلام را فراموش کرده و خویش را به شیوه‌ی ساده‌نویسان متعهد نموده است. او از هر سه چهره‌ی زبان یعنی نظم، شعر و نثر در کنار هم بهره‌جسته است. نویسنده افزون بر چه گفتن، چگونه گفتن نیز برایش اهمیت داشته، هم از هنر انشاپردازی غفلت نکرده است و هم از گزارش تاریخ و بیان واقع. از همین رو «تواریخ متأخره جمیعاً

روایت، قابل پذیرش و پردازش نیست (میثمی، ۱۳۹۱: ۳۵۵).

متن روایی حاصل تعامل سه عامل راوی، روایت داستان و روایت‌شنو یا مخاطب است که در متون روایی تاریخی به ترتیب عبارتند از مورخ، رویدادهای تاریخی، مخاطب عام یا خاص. مورخان به‌عنوان راویان حوادث واقعی به مراتب تأثیر و تأثر بیشتر و شدیدتری از عوامل درونی و بیرونی روایت دارند، به این دلیل که مورخ به‌عنوان انسانی حقیقی از عوامل محیطی متأثر می‌شود. هرچند تلاش کند که بی-طرفانه و به طرز موثق، تاریخ و حوادث تاریخ را روایت کند، به‌طور ناخودآگاه تحت تأثیر گرایش‌های فردی و اجتماعی زمانه خود قرار می‌گیرد. حوادث تاریخی که مواد خام و مشخصی هستند به ساحت عاطفی و انسانی بشر مربوط می‌شوند و مورخ نمی‌تواند نسبت به آن‌ها بی‌طرف و بی‌غرض باشد؛ زیرا حوادث واقعی برخلاف حوادث داستانی تسلیم اختیارات و تمایلات مورخان می‌شوند. مخاطب مورخ و متن تاریخ در وهله‌ی نخست حکومت‌ها و صاحبان قدرت هستند و در مرحله‌ی بعد مردم عادی. معمولاً مورخ تحت تأثیر آن‌ها تکنیک‌ها و ترفندهای روایی خیلی ساده‌ای را نسبت به داستان‌نویس به خدمت می‌گیرد.

مورخ و راوی هنگام نقل تاریخ در نمایاندن واقعه نقش بسزایی دارد. او با ایجاد حس همدلانه با حوادث و اشخاص تاریخی به روایت روزگار ایشان می‌پردازد. کمک‌رسان او در این بازسازی تاریخی، در درجه‌ی نخست تخیل و ذهنیت اوست؛ زیرا بنیان روایت بر خلاقیت و تخیل استوار است و این تخیل گاه همراه‌کننده و دور از واقعیت است و روایت تاریخی را مخدوش می‌کند. به‌ویژه اگر شیوه‌ی بیان و زبان مورخ بیش از اندازه ادبی و خیال‌انگیز باشد تا حدودی عینیت و واقعیت تاریخی را مخدوش می‌سازد؛ زیرا زبان مصنوع و متکلف موجب اختلال در سیر روایت و دریافت معنا می‌شود و خواننده را همراه خواندن، با مدلول‌ها و معانی متکثری روبرو می‌سازد. عدم حضور راوی در متون فنی و متکلف

را برمی‌انگیزد و آگاهی ما را تنها با گذشته‌نگری و بازاندیشی رقم می‌زند و هر قدر هم بر واقعیت استوار باشد، باز هم داستان است. برخی روایت-شناسان این همانندی تاریخ و داستان را به ساماندهی زمانی آن‌ها مربوط می‌دانند (مارتین، ۱۳۹۱: ۱۴۲).

تاریخ چیزی جز روایت گذشته به زبان و زمان حال نویسنده نیست. برای بازسازی رویدادها و اخبار گذشته روایت تنها چیزی است که مورخ در اختیار دارد؛ زیرا رویدادهای تاریخی فی‌نفسه فاقد شکلند و به‌طور طبیعی و خودکار نیز فاقد روایت مورخ برای انتقال و گزارش آن‌ها از قالب روایت بهره می‌جوید. بنابراین روایت قالبی بایسته و پذیرفته برای انعکاس و تبیین رویدادهای گذشته است (استنفورد، ۱۳۹۴: ۱۷۶).

میان تاریخ و داستان از لحاظ ساختار و چینش و روش کار شباهت‌های بسیاری وجود دارد. مورخ همانند داستان‌نویس در روایت حوادث از گزینش رویدادها و تعیین بازه‌ی زمانی برای نقل آن‌ها بهره می‌برد. به همین دلیل گزارش تاریخی و گزارش داستانی را از یک جنس می‌دانند و دست آخر هر دو، گزارش‌هایی از کنش‌های انسانی‌اند و وضعیت‌های ثابت و متغیری را توصیف می‌کنند و از موقعیت‌های انتقالی سخن می‌رانند (احمدی، ۱۳۸۱: ۱۳۹). پی‌رنگ روایت تاریخی همانند روایت داستانی مجموعه‌ای به هم پیوسته از رخدادهایی است که با نظام علی در کنار هم قرار گرفته و به شکلی در روایت ساماندهی شده که مخاطب می‌تواند وقایع تاریخ را با عمق و سرعت بیشتری تفسیر کند. روایت تاریخی مانند روایت داستانی دارای واقعه، اتمسفر، گره‌افکنی و نقاط اوج است.

مورخ برای فهم و انتقال تاریخ و نقل حوادث گذشته هیچ قالب ذهنی‌ای مناسب‌تر از روایت در دست ندارد. تاریخ متضمن مفروضات و مطالبی واقع‌نماست که جز با مهارت‌های بلاغی و روایی مورخ و آفرینش تخیل‌آمیز او در قالب گسترده‌ی

فشار حکومت‌ها و عدم جسارت در بازگویی تمام حوادث و اخبار، دست به گزینش می‌زند. هرچه دایره‌ی اجبار و فشار بیشتر باشد دایره‌ی گزینش تنگ‌تر است. مورخ راوی سعی می‌کند روایتی پخته از آن واقعه ارائه کند که در نهایت عینیت و واقع‌نمای او را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. برای تقویت حقیقت‌مانندی و عینیت‌گرایی روایت خویش می‌کوشد از شکل‌هایی بهره بجوید تا بتواند روایتی قابل قبول و موثق برای جلب رضایت مخاطب خود ارائه کند. برخی از این مورخان در بیان جزئیات و دقیق و توصیف حوادث و رویدادها بسیار می‌کوشند. روایت‌های تاریخی منهاج سراج و بناکتی دارای زبان و نثری ساده و بی‌پیرایه اند و از توصیف‌گری‌ها و جزئی‌نگری‌هایی که روایت را دچار تعلیق می‌کند و تا حدودی مخدوش می‌سازد و فهم مخاطب را دچار مشکل می‌کند، خالی است. تاریخ و صاف آکنده از این گونه جزئی‌نگری‌ها و تصویرسازی‌های خیال‌انگیزی است که موجب اخلال و ابهام روایت می‌شود. جوینی نیز در گزارش این واقعه، علی‌رغم تلاش وی در بی‌طرفی، سخت متأثر می‌شود و مخاطب را مستقیم مورد خطاب قرار می‌دهد. همین امر موجب شده روایت‌شنو یا خواننده را از دل روایت بیرون بکشد و مستقیماً مورد خطاب قرار دهد؛ البته بارت معتقد است وقتی مورخ و راوی غیرمداخله‌گر نقاب انسانی از چهره‌ی خود برمی‌گیرد، عینیت بروز می‌کند و ره‌آورد آن چیزی است که می‌توان آن را «توهم ارجاعی» نامید که مورخ از رهگذر آن می‌کوشد تا چنین بنماید که این مراجع و مآخذ هستند که سخن می‌گویند (بارت، ۱۳۷۳: ۸۸).

زمان و مکان از مؤلفه‌های مهم روایت به شمار می‌آیند. روایت در مکانی خاص شکل می‌گیرد و در بستر زمان ساری می‌شود و از این طریق زمان و مکان هم تعیین و ثبوت می‌یابند. همه‌ی این روایت‌های پنج‌گانه به درج تاریخ دقیق این رخداد به صورت سال و ماه و روز اهتمام می‌ورزند و حتی وعده‌ی دقیق و مکان‌های محدودتر مثل منبر مسجد و اتفاقات جزئی این واقعه را ذکر می‌کنند تا سندیت روایتشان

تاریخی مشکلی بزرگ در تفسیر مطالب آن است. از همین رو روایت تاریخ و صاف روایتی شکسته، پریشان و مقرون به لغزش است؛ اما روایت متن‌های ساده و غیرمتکلف تاریخی مانند طبقات ناصری و تاریخ بناکتی و تا حدودی روایت جامع‌التواریخ فرایندی پیوسته، درهم‌تنیده، منسجم و ساختارمند است، اما در روایت تاریخ جهانگشای جوینی از استخلاص بخارا با چندین رفتار زبانی و روایی مواجه هستیم. برای مثال، در بیشتر بندهای گزارش این واقعه‌ی هولناک با دو نوع نثر مرسل ساده و متکلف مواجه هستیم از جمله در بند دوم آن: «چنگیزخان چون از ترتیب و تجهیز عساکر فارغ شده، به ممالک سلطان رسید، پسران بزرگ‌تر و نوینان را با لشکرهای بسیار به هر موضعی فرستاد. و او به نفس خویش به ابتدا قاصد بخارا شد و از پسران بزرگ‌تر، تولی در خدمت او و لشکر از اتراک ناباک که نه پاک دانند و نه ناپاک، کاس حرب را کاسه‌ی چرب دانند، نواله‌ی حسام را پیاله مدام پندارند. و بر راه زرنوق حرکت فرمود. بامدادی که شاه سیاره، علم از افق شرقی مرتفع گردانید، مُغافَصَتاً به کنار آن رسید و اهالی آن قصبه از قضیه افتعال ایام و لیالی غافل؛ چون اطراف و اکناف را دیدند به سواران مشحون و هوا را از گرد خیول شبگون، فزع و هول مستولی گشت و ترس و خوف مستعلی، تمسک به حصار کردند، و درها بر بستند. و گمان آن داشتند که مگر فوجی است از لشکر بسیار و موجی از دریای زخار، خواستند تا ممانعتی کنند و به پای خود به بلا روند؛ خود لطف ربانی دستگیری کرد تا ثبات قدم نمودند و بر خلاف دم نزدند».

اگرچه روایت تاریخ و صاف از این رخداد تا حدودی تحت‌تأثیر روایت جوینی قرار دارد، اما از آن رو که در این تاریخ شکل بیانی بر فرم زبانی غلبه دارد، روایت شیرازی به دلیل خلق تصاویر بدیع و معانی غریب، به مراتب از روایت جوینی هنری‌تر و پیچیده‌تر است.

هریک از این مورخان به نحوی در صدد فهم‌پذیرکردن گزارش تاریخی خویش است، لذا به دلیل

ملی و مذهبی نیز متأثر است. عاطفه هم در سطح زبان و هم در سطح محتوا تبلور می‌یابد. شگردهای بلاغی و بازی‌های زبانی محملی برای بروز عواطف راوی است. از همین رو شیوه‌ی بیان و زبان باعث راهزنی مورخ در بازنمایی تاریخ می‌شود و لحن عاطفی و آهنگ کلام و بیان خیال‌انگیز و هنریش، روایت تاریخ را دچار تعلیق و تحریف می‌کند و به تعبیری، متن، دیگر توصیف دقیق رویداد نیست و مورخ از توصیف عینی دور و تا حدودی تسلیم وسوسه‌ی بیان زیباتر می‌شود. بی‌تردید هر مورخی گذشته را با زبان و روایت ویژه‌ی خویش بازگویی و بازنمایی می‌کند. لحن حماسی و تراژیک و عاطفی که نویسنده را در روایت تاریخیش به بازنمایی و نمایش نزدیک می‌کند، خیلی مؤثر است. چنان‌که در رفتار زبانی و بیانی جویی و نیز وصاف‌الحضره و تا حدودی رشیدالدین فضل‌الله شاهد هستیم. اگرچه سادگی و روانی نثر وی، سرجمع نثر و لحن عاطفی او را به روایت رسانه‌وار و خالی از تکلف و تعلیق دو روایت مستقیم جوزجانی و بناکتی نزدیک می‌سازد، گاهی از لحاظ تأثیر عاطفی و نموده‌های عاطفه‌گرایی با دو روایت طبقات ناصری و تاریخ بناکتی متفاوت است.

بندتو کروچه^۱ تاریخ راستین را تاریخی می‌داند که مورخ خود در آن زیسته و آن را در جان خود احساس و سپس با کمک تخیل خویش بازآفرینی کرده باشد؛ زیرا در غیر این صورت وقایع‌نگاری صرف است (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۴۲). همچنان‌که در روایت جویی از واقعه‌ی استخلاص بخارا شاهد هستیم. عطاملك به دلیل از نزدیک تجربه کردن این واقعه، روایتی دقیق‌تر و عینی‌تر از دیگران گزارش می‌کند و لحن و عاطفه‌ی وی نیز اصیل‌تر، تأثیرگذارتر و تراژیک‌تر از چهار روایت دیگری است که یا با واسطه یا با تجربه از دور به گزارش این واقعه پرداخته‌اند و مکان و زمان جغرافیایی نگارش روایت تاریخی هر يك از آنان تا حدودی گویای این امر است.

بیشتر شود. این سنت معهود و معمول تاریخ‌نگاری اسلامی یعنی ذکر حوادث هر سال و ثبت گاه-شمارانه‌ی آن‌ها باعث می‌شود خواننده سررشته‌ی زمان روایت را گم نکند و به روایت وفادار بماند. جزئیات زمان و مکان هر يك از این روایت‌ها را پیش‌تر به تفکیک از روایت کوتاه به بلند آوردیم. چنان‌که ملاحظه می‌شود جویی به دلایلی از جمله تجربه‌ی نزدیک خود، بیش از مورخ-راویان دیگر در ذکر دقیق تاریخ و مکان حوادث جد و جهد دارد. او روایتی زمانمند و مکانمند با گزارش لحظه به لحظه و روز به روز از این رخداد که در لابه‌لای متن گنجانده در اختیار خواننده یا روایت‌شنوی خویش قرار می‌دهد تا همراه و هم‌زمان او در جریان حوادث جلو رود. این زمانمندی و مکانمندی گزارش تاریخی وی به عینیت‌نمایی و حقیقت‌مانندی روایت او کمک شایانی کرده است و به همین دلیل مورخان بعد از جویی، مانند همدانی و شیرازی و دیگران، این روایت را در آثار تاریخی خویش با اندکی شاخ و برگ دادن به آن نقل کرده اند که آن هم از اسلوب نگارشی آن‌ها خبر می‌دهد. این التزام به زمان و مکان را مورخانی چون منهای سراج، رشیدالدین و بناکتی نه به دقت جویی، اما تا حدود زیادی رعایت کرده‌اند اما وصاف‌الحضره به دلیل اصرار و اشتغال وی به زبان‌آرایی و خلق استعارات و تصاویر خیال‌انگیز گاهی از قید این گزارشگری تاریخ سر باز می‌زند و زمان و مکان و سررشته‌ی حوادث در تلاطم تصویرسازی‌ها و صنعت‌بازی‌های هنریش مفقود می‌شود. از همین رو روایت وی در کل کتاب کمتر زمانمند و مکانمند است.

۲،۶،۳ عاطفه

عاطفه که محصول انعکاس احوال درونی مورخ است اعم از غم و شادی؛ مهر و خشم؛ و اعجاب متغیر مهمی است که عینیت و واقعیت تاریخ را با تردید روبرو می‌سازد؛ زیرا رفتار زبانی هر مورخ، علاوه بر آنکه تابع احوال درونی و بیرونی و عواطف شخصی وی است از گفتمان قدرت حاکم و تعصبات

^۱ Benedetto Croce (1866-1952)

قدرتمند تاریخ، یعنی حاکمان که در ثبت وقایع و حوادث گذشته اعمال نظر و نفوذ می‌کردند و در چگونگی ثبت و نگارش آن‌ها دخیل و سهیم بودند، متأثر از ویژگی‌ها و گرایش‌های فردی مورخ نیز بوده است. از آن رو که بیشتر مورخان منشئیانی درباری بودند که تاریخ خویش را با نثری زیبا و بیانی هنری و متکلف می‌نوشتند و در این امر تحت‌تأثیر ذوق کاتبان ادیب قرار داشتند. البته تکلفات زبانی و بیانی جوینی که تحت نظارت حاکمان بوده و اختیار آزادی زبانی چندانی نداشته به این دلیل بوده که از این لفافه‌های زبانی و بیانی برای بیان مقصود خویش سود بجوید تا خواننده را به معانی ضمنی نهفته در لایه‌های پنهان آن رهنمون شود.

بیشتر این مورخان به گزارش رخدادی که در گذشته اتفاق افتاده می‌پردازند و تنها طرحی از گذشته ترسیم می‌کنند و برخی هم مثل جوینی و شیرازی آن رخداد را بر پایه‌ی فهم هستی‌شناسانه‌ی خویش بررسی می‌کنند. تاریخ جهانگشا و تاریخ وصاف که بیشتر گزارش کشورگشایی مغول و شرح شکست‌ها و تعزیه‌ی کشته شدن قهرمانان است، بیش از دیگران لحن عاطفی و رنگ حماسی دارد. تاریخ وصاف در روایت این رخداد تا حدودی تحت‌تأثیر روایت جوینی قرار دارد، اما به‌دلیل غلبه‌ی شکل بیانی بر فرم زبانی و خلق تصاویر بدیع و معانی غریب، به مراتب از روایت جوینی هنری‌تر و پیچیده‌تر است.

همة این روایت‌های پنج‌گانه به درج تاریخ دقیق این رخداد به صورت سال و ماه و روز و حتی زمان دقیق و مکان‌های محدودتر مثل منبر مسجد و اتفاقات جزئی این واقعه اهتمام می‌ورزند تا هم سندیت روایت بیشتر شود و هم به سنت معهود و معمول تاریخ‌نگاری اسلامی یعنی ذکر حوادث هرسال و ثبت‌گاه‌شمارانه‌ی آن‌ها وفادار بمانند.

وقتی مورخ از تخیل و عاطفه‌ی خویش در روایت تاریخ بهره می‌جوید، روایت تاریخی وی همان لحنی را پیدا می‌کند که جوینی و دو راوی دنباله‌رو وی - شیرازی و همدانی - اختیار کرده‌اند. جوینی ضمن پیشبرد نثر منشئیانه و فنی خویش از تصاویری تأمل‌برانگیز و لحنی عاطفی در بازگویی و بازنمایی این واقعه بهره می‌جوید. او از رهگذر این تصاویر، احساسات و تخیلات نهفته و پنهانی خود را به نمایش می‌گذارد. وصاف‌الحضره‌ی شیرازی نیز بیش از همدانی و همچنین جوزجانی و بناکتی در روایت تاریخی خویش بر همین بعد عاطفی و تراژیک انگشت می‌نهد.

۳ نتیجه‌گیری

هریک از این پنج مورخ با روش و بینش خویش، اسلوبی خاص برای روایت این رخداد تاریخی برمی‌گزیند. روایت‌های جوزجانی و بناکتی بسیار کوتاه و فشرده و روایت‌های شیرازی و همدانی، متأثر از روایت جوینی روایت‌هایی متوسط هستند اما روایت جوینی روایتی است نسبتاً با طول و عرض. روایت‌های کوتاه تاحدودی به آن رخداد تاریخی نزدیک‌تر است؛ زیرا مورخ از شگردهای بیانی و روایی و عنصر عاطفه، که آن را از گزارش رخداد دور می‌سازد، کمتر در روایت خویش بهره جسته است. البته در تواریخ سلسله‌ای -مانند تاریخ جهانگشا- مجال برای تفصیل روایات، بیشتر وجود دارد؛ زیرا در تواریخ سلسله‌ای راوی حدود مشخصی برای نقل رویدادها دارد و البته تعهدی نیز برای این کار برای خود متصور است؛ لذا در این دست تواریخ مخاطب با روایات مفصل بیشتر مواجه است.

این روایت‌های تاریخی پنج‌گانه همگی تأویلی از رخدادهای اصلی هستند و البته متأثر از دیدگاه و دل‌مشغولی‌های هر یک از مورخان. در بررسی روایت تاریخی چند عامل مهم مورد توجه قرار می‌گیرد از جمله ارتباط راوی با مخاطب، زمان، مکان و زبان. زبان این روایت‌ها علاوه بر تأثیرپذیری از مخاطبان

یادداشت‌ها:

[۱]. برای متن اصلی روایت‌های پنج‌گانه، رک:
روایت جوزجانی، طبقات ناصری: ۱۰۶/۲،
روایت بناکتی، تاریخ بناکتی: ۳۳۶۷-۳۶۶

روایت شیرازی، تاریخ و صاف: ۲۹۹-۲۹۸
روایت همدانی، جامع‌التواریخ: ۵۰۰-۴۹۸/۱
روایت جوینی، تاریخ جهانگشای: ۷۱/۱-۷۹

منابع و مآخذ:

- آموزگار، ژاله، ۱۳۷۹، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، بخارا، ش. ۱۶، صص ۲۰۷.
- آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۷۲، *تحریر تاریخ وصاف*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- احمدی، بابک، ۱۳۸۱، *هایدگر و پرسش بنیادین*، تهران: مرکز.
- استنفورد، مایکل، ۱۳۹۱، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی.
- بارت، رولان، ۱۳۷۳، «گفتار تاریخی»، ترجمه فضل‌الله پاکزاد، *ارغنون*، ش ۴، صص ۸۳-۹۶.
- بناکتی، فخرالدین داود، ۱۳۴۸، *تاریخ بناکتی*؛ روضه اولی‌الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- جوینی، عطاملک ۱۳۹۱، *تاریخ جهان‌گشای*، تصحیح حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی، تهران: زوار.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد، ۲۰۰۳، *تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر و الاعلام*، حقه بشارعواد، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن، مصطفی موسوی، تهران: نشر البرز.
- ریکور، پول، ۱۹۹۹، «الحیة بحثاً عن السرد»؛ *الوجود والزمان والسرد*، فلسفه پول ریکور، ترجمه سعید الغانمی، بیروت: مرکز الثقافی العربی.
- سوترمایستر، پل، ۱۳۸۷، «تاریخ به مثابه روایت» ترجمه حبیب‌الله اسماعیلی، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش. ۱۲۴، شهریور، صص ۴-۷.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۱، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
- قزوینی، محمد، ۱۳۶۷، «مقدمه جلد نخست تاریخ جهانگشای جوینی»، تهران: بامداد و ارغوان.
- کالر، جانانان، ۱۳۸۲، *نظریه ادبی*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز.
- کالینگوود، آر. جی، ۱۳۸۵، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: اختران.
- مارتین، والاس، ۱۳۹۱، *نظریه‌های روایت*، ترجمه محمد شهباء، تهران: هرمس.
- میثمی، جولی اسکات، ۱۳۹۱، *تاریخ‌نگاری فارسی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی.
- منه‌اج سراج جوزجانی، ۱۳۶۳، *طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام*، تصحیح عبدالحی حبیبی تهران: دنیای کتاب.
- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۴۸، «انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین فضل‌الله» *جستارهای ادبی*، ش. ۱۹، صص ۳۳۰-۴۳۵.
- White, Hayden, 1973 *Metahistory, The Historical Imagination in Nineteenth Century Europe*, The Johns Hopkins University Press, 1975.